



اصالت تخصص

سرفصل يك جنبش ارتجاعی
در انقلاب اسلامی
سید احمد علم الهدی

تقدیم به:

رهبر قهرمان و امام بیدار ساز (خمینی کبیر) که نوای

فرزانه‌اش در گوشه‌ها طنین انداز است:

" این ساده اندیشی است اگر "

" گمان کنیم تخصص میزان است "



* اصالت تخصص . سرفصل یک جنبش ارتجاعی در انقلاب اسلامی

* سیداحمد علم‌الهدی

* انتشارات یاسر

* ۵۰۰۰ جلد

* حقوق نشر محفوظ

آنچه در این کتاب می خوانید:

پیشگفتار

اصالت تخصص از نظر ماهیت انقلاب

اصالت تخصص و زیربنای جامعه

زیربنای جامعه از نظر مارکسیسم

نقدی از برتراند راسل بر مارکسیسم

زیربنای جامعه از نظر مکتب اسلام

حامکیت متخصص نوعی حکومت فردی است

ظالمانه ترین حکومت ها

حاکمیت متخصص: حکومت هوس ها

اصالت تخصص و تجربه تاریخ

ابعاد انقلاب اجتماعی

به هم پیوستگی ابعاد ششگانه اجتماعی در انقلاب اسلامی پیغمبر(ص)

حرکت ارتجاعی انقلاب پیغمبر(ص)

تجربه ای از تاریخ مشروطیت

متخصص جاسوس

تخصص و اجتهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

تاریخ آئینه‌ای است تمام‌نما که قامت سرتاسری جامعه از ابتدای پیدایش انسان در آن نموداری است و کامل‌ترین کلاسی است که درس زندگی چندین ساله را به ما می‌آموزد و مسیر تاریکی آینده را پیشاپیش برای مان روشن می‌سازد.

با به کار بستن تجربیات سازنده و ارزنده تاریخ با اطمینان می‌توانیم مسیر عمر را بیماییم و چاه‌ها و چاله‌هایی که در آن قرار دارد ببینیم.

جامعه انقلابی ما که در امواج بحرانی شدید به حالت کشتی طوفان‌زده‌ای درآمده است تنها بپیمایش تجربی یکایک افراد این اجتماع است که می‌تواند این ملت را در خط اصیل انقلاب مستقر سازد و با آرامش و اطمینان آن را در آن جهت پیش ببرد.

در برابر این جامعه انقلابی ما یک آئینه قدنما و کاملی از تاریخ وجود دارد که به خوبی دیده می‌شود تمام قامت این جامعه را در آن دید، نواقص، نقاط ضعف و احیانا عوامل منحرف‌ساز را در آن تشخیص داد و در ازاله آنها کوشید و آن آئینه تاریخ صدر اسلام و انقلاب اسلامی عظیم پیغمبر اکرم^(ص) است.

از زمان پیغمبر^(ص) تاکنون حرکت‌های انقلابی مختلفی به نام اسلام مکتب انجام گرفت و این حرکت‌ها به عناوین مختلف از مسیر مکتب منحرف گردید و در مقام بررسی ریشه این انحرافات به یک عامل برخورد می‌کنیم و آن فردگرایی و فردپرستی اشخاص بوده است.

تجربه تاریخی به ما نشان می‌دهد در طول تاریخ اسلام هرگاه انقلابی مکتبی رخ داد و تحلیل‌های انقلابی مردم در اشخاص و شخصیت‌ها پیاده شد، ملاک و معیار انقلاب اشخاص و افراد و شخصیت‌ها شدند و اصول مکتب به فراموشی گرائید آن انقلاب در دره انحراف سرنگون گردید.

در اسلام عزیز اولین مبارزه با بت و بت پرستی بوده است این بت که در اسلام هدف مبارزه واقع شد و رسول اکرم از روز اول اعلام جنگ با آن را داد، بت سنگی و چوبی هبل و لات و عزی فقط نبودند، بلکه پرستش هر عنصری غیر از خدا از لحظه اول هدف مبارزه اسلام قرار گرفت. پرستش تنها به کرنش و تعظیم و به خاک افتادن نیست، بلکه دلبستگی به هر موجود و خود راکت بسته در اختیار او قرار دادن و فکر و اندیشه را در برابر فرمان و تصمیم و رأی او محدود کردن این بت پرستی است و متأسفانه این حرکت در جامعه موحد و خداپرست ما هنوز موجود است و تا روزی که این کشش و خاصیت در اجتماع ما وجود داشته باشد قدرت تشکیل جامعه توحیدی نخواهیم داشت.

مردم ما متأسفانه در برابر هر سخنرانی زیبا و هر طنز و غمز جذاب فوری دل می بندند به مجرد اینکه شخصی یک سخنرانی جالب انجام دهد بدون توجه به سوابق او که از کجا آمده و بدون توجه به پرونده زندگی وی و بدون تأمل در خط فکری این شخص به تمام جهت سرسپرده او می شوند، تا به جاییکه در راه عشق به این شخص و پیروی کورکورانه از نظرات و گفتار وی تمام اصول مکتبی و مقدسات اسلام را زیر پا می گذارند و انقلاب اسلامی ما را این خطر شدیداً تهدید می کند.

برادران، خواهران، بیایید حس فردپرستی و فردگرایی را کنار بگذاریم که این خاصیت بت پرستی و شرک است و با توحید سازگار نیست، اشخاص در منطق اسلامی و انقلابی ما نباید مطرح باشند و تحلیل های انقلابی ما نباید صرف و خرج شخصیت ها بشود و ما نیروی فکری تحلیل انقلاب را نباید در مورد تحلیل شخصیت ها مصرف کنیم و در این راه با مشت و چماق بر سر و گردن یکدیگر بکوبیم.

فقط یک شخص برای ما مطرح است و آن رهبر و بس، و مطرح بودن او در تحلیل های انقلابی از دو جهت است، یکی اینکه وی به عنوان سمبلیک مکتب از طرف خود مکتب به ما معرفی شده است، چون خدا پیغمبر^(ص) و امامان معصوم را تحت این عنوان به ما معرفی فرمود و امام معصوم زنده (ع) در زمان غیبت خود فقیه جامع الشرایط را به این سمت معرفی کرد.

امام زمان(ع) فرموده است: «فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله، الراد علیهم کالراد علینا والراد علینا کالراد علی الله»- فقها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم، هرکس آنها را رد کند ما را رد کرده و هر کس ما را رد کند خدا را رد کرده است -

دوم به این جهت که آراء و نظریات و فرامین رهبر فقیه نظریات و آراء شخصی نیست، بلکه فتوا و نظریات و احکام استخراج شده از کتاب خدا و فرامین و دستورات معصومین(ع) است، که تشکیل دهنده منابع مکتب می باشند، پس پیروی از او پیروی از شخص نیست، در هر حال پرستش و گرایش به فرد با افکار توحیدی اسلام سازگار نیست. اگر افراد کشور ما این نقض بزرگ را متوجه باشند و از این جهت رشد پیدا کنند، نه تنها انقلاب از خطر سقوط نجات پیدا می کند، بلکه این اضطرابات و دلهره های نگران ساز هم از سطح جامعه و کشور زدوده خواهد شد و این موضوع به کلی منتفی خواهد شد که هر سخنور زیبا کلامی که پیدا شد عده ای دور او را بگیرند و او در جامعه خطی ایجاد کند و اشخاص را در آن خط از مسیر اصلی انقلاب منحرف سازد.

یکی از مسائلی که اخیرا در جامعه ما بر مبنای فردپرستی ناآگاهان به صورت یک خط مسلکی در آمده و طرفدارانی گوشه و کنار پیدا نموده و باید گفت بحث سنگین روز به حساب می آید موضوع اصالت تخصص است. شاید از ابتدای پیروزی انقلاب در کشور ما این اولین مسئله ای است که صریحا به وسیله طبقه ثروتمند و سرمایه دار مورد حمایت قرار گرفته و از آن پشتیبانی می کنند و فساد این موضوع از فساد طرفداران آن به خوبی مشخص است و اگر بر رد اصالت تخصص ما هیچ دلیلی نداشتیم جز اینکه معدودی از سرمایه داران که تا دیروز زالوار به جان مستضعفان جامعه افتاده بودند از آن حمایت می کنند همین مطلب در رد آن کافی است.

ولی در عین حال چون این مطلب از نغمات مسموم و خطرناکی است که ادامه آن موجب سقوط و یا انحراف انقلاب خواهد شد، به عنوان زنگ خطری به گوش مردان انقلاب در طی بخش های این جزوه مطلب را با یک تحلیل دقیق و ریشه ای مورد بررسی قرار بدهیم تا ثابت شود در جامعه ای که به نام جمهوری اسلامی تشکیل شده آیا تخصص اصالت دارد یا مکتب؟ نکته ای که در اینجا قبل از شروع مطلب و بررسی این موضوع از نظر

بحث‌های مختلف قابل توجیه است این است که عده‌ای از اشخاص با هوچیگری و استدلال‌ات سفسطه‌آمیز سعی می‌کنند اصالت تخصصی را ثابت کنند، از جمله می‌گویند:

اگر ما بخواهیم منزلی بسازیم آیا به سراغ معمار و بنا می‌رویم؟ یا به سراغ آقا پیشنماز محل؟ اگر مکتب اصالت دارد پس باید آقای پیشنماز محل برای ما خانه بسازد زیرا او مکتبی‌تر از معمارباشی است.

و به دنبال این هوچیگری‌ها دست به استدلال‌ات سفسطه‌آمیز می‌زنند به اینکه وقتی ضربت بر سر مولا(ع) امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شد و حضرت با فرق شکافته در بستر بیماری افتاد، برای آن حضرت طیب نصرانی آوردند، در حالی که اگر مکتب اصالت دارد، نه تخصص، چگونه علی(ع) که رهبر و امام معصوم مکتب بود برای معالجه و درمان بیماری به طیب نصرانی مراجعه کرد؟

در اینجا ما اولاً می‌گوییم: بحث در اجرا نیست و سخن در مسئولیت است، البته در این موضوع شبهه‌ای نیست که اجرای هر برنامه و طرحی باید به وسیله متخصص انجام بگیرد، ولی در مسئولیت‌های اجتماعی یک جامعه اسلامی مکتب اصالت دارد، یعنی حتماً باید مسئول مکتبی باشد، البته تردیدی نیست که برای به پرواز درآوردن یک فانتوم متخصص و خلبان لازم است زیرا این مقام اجرای برنامه است، ولی مسئولیت فرماندهی پرواز فانتوم و قوای مسلح حتماً باید مکتبی باشد و مکتب در او اصالت دارد.

ثانیاً ما نگفتیم که مسئول نباید متخصص باشد، اگر متخصص بود چه بهتر، ولی اگر جایی برای مسئولیت امر دائر شد بین مکتبی غیر متخصص و متخصص غیر مکتبی، البته مکتبی غیر متخصص اولویت دارد. زیرا مکتب دارای اصالت است، البته این مدعایی است که در طی بخشهای این جزوه برای شما خواننده روشن‌اندیش اثبات خواهد شد، به امید دقت و تعمق هرچه بیشتر شما عزیز اندیشمند.

تهران - سیداحمد علم‌الهدی

بهمن‌ماه ۱۳۵۹ هجری شمسی

اصالت تخصص از نظر ماهیت انقلاب

ماهیت انقلاب از معنای لغوی این کلمه به خوبی دانسته می‌شود، انقلاب واژه‌ای است عربی و معنای آن به فارسی یعنی «دگرگونی». انقلاب هر چیز دگرگون ساختن آن اجتماع، دگرگونی یک جامعه تنها تغییر نظام و سیستم حکومتی آن نیست، وقتی می‌گوییم آن جامعه دگرگون شد باید بررسی کرد از چه نظر دگرگون شد؟ آیا از نظر اقتصادی دگرگون شده؟ بدین ترتیب که سیستم اقتصادی آن عوض شده و دستگاه حاکمه‌ای به جای خود محفوظ

است و فقط برنامه اقتصادی آن جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیستی انتقال یافته است، که این را انقلاب اقتصادی می‌نامند.^۱

و اگر جامعه از نظر سیستم و رژیم حاکم دگرگون شد آن را انقلاب سیاسی می‌گویند، پس وقتی می‌گوییم جامعه دگرگون شد باید به پسوند کلمه انقلاب در آن توجه کرد.

در اجتماع انقلاب رخ داد و کشور ما دگرگون شد، از چه نظر؟ باید به پسوند کلمه انقلاب توجه کنیم، می‌گوییم انقلاب اسلامی، در اینجا پسوند کلمه انقلاب اسلامی است، یعنی از نظر اسلامی بودن اجتماع دگرگون شد.

جامعه قبلی جامعه اسلامی نبود، اسلام و قوانین و تعالیم آن در هیچ بعدی از ابعاد جامعه گذشته نقش نداشت و فقط اسلام در زاویه مساجد و تکایا و مدارس قدیمه حوزه‌های علمیه منزوی بود، نه در سیاست و اقتصاد و نه در روابط اجتماعی در هیچ جهت دارای نقش نبود، با دگرگونی جامعه اسلام باید در تمام ابعاد زندگی اجتماعی این کشور نقش پیدا کند، پس با این ترتیب در اجتماع انقلابی ما در تمام شئون سیاسی و اقتصادی اسلام محور است و عموم طرح‌ها و برنامه‌هایی که در جهت اداره کشور پی‌ریزی می‌شود باید از اسلام الهام بگیرد و قابل تطبیق با مبانی و احکام اسلام باشد، پس در رأس اجرای برنامه‌های اقتصادی و سیاسی چنین کشوری اسلام قرار دارد و مسئولیت اجرایی آن باید به دست اسلام‌شناس باشد. اینجا است که می‌گوییم در مسئولیت‌های کشور ما اصالت مال مکتب است و تخصص اصالت ندارد، اگر فردی که مکتبی نیست مسئولیت اجرای یک برنامه اقتصادی و سیاسی کشور را در دست بگیرد چگونه خواهد توانست طرح مزبور را طوری اجرا نماید که اسلام در محور آن باشد؟ و اصول مکتب را بچه ترتیب در اجرای آن رعایت خواهد کرد؟

نکته دومی که در این بحث قابل توجه است این است که در رژیم گذشته عموم امکانات و نیروهای کشور اعم از نیروهای مادی و انسانی همه در استخدام تاج و تخت بود، حتی مسئولیت کشور در مسئولیت‌های گوناگون مسئول یک چیز بودند و آن حفظ رژیم شاهنشاهی و باید مسئولیت‌ها را در خطی اجرا می‌کردند که رژیم نیرومندتر گردد و

۱- ناگفته نماند که این مطلب صرفاً از باب مثال انقلاب اقتصادی ذکر شد والا این موضوع مسلم است که انقلاب اقتصادی قابل تفکیک از انقلاب سیاسی نیست، زیرا برحسب نظریه مارکسیسم در جامعه سرمایه‌داری رژیم به وسیله «ترجمعه» که سرمایه‌درا است اداره می‌شود و در جامعه سوسیالیستی اداره حکومت به دست طبقه کارگر است.

پایگاه مردمی آن قوی تر شود، با انقلاب اسلامی جامعه ما دگرگون شد، دگرگونی آن از نظر اسلام بود، یعنی باید همه چیز کشور در استخدام اسلام قرار گیرد و اجرای عموم مسئولیت‌ها در خط نیروبخشی اسلام انجام پذیرد. سیاست داخلی و خارجی کشور طوری باید تنظیم شود که اصول مکتب را در داخل محکم‌تر و شخصیت سازنده مکتب را در خارج مشهورتر نماید و خلاصه عموم برنامه اقتصادی و سیاسی کشور باید در خط ترویج اسلام و مکتب جهت پیدا کند، در این صورت اگر افراد مسئول کشور خود مکتبی نباشند و اسلام برای آنها هدف نباشد چگونه اجرای مسئولیت خود را در خط پیشرفت مکتب جهت خواهند داد؟

مشکلی که در جامعه امروز ما وجود دارد و اجتماع کنونی ما را به دو دسته تقسیم نموده است، همین است که اگر ما خط انقلاب را به طور کامل تشخیص بدهیم مشکل حل می‌شود.

تعدادی از افراد اجتماع چنین می‌پندارند: انقلاب در سطح دگرگونی یک جامعه از نظر سیستم و نظام سیاسی انجام گرفته، رژیم ساقط شد و رژیم دیگری جایگزین آن گردید و تنها رسالت این نظام حاکم این است که کشوری آباد بسازد. کشوری که از نظر اقتصادی و تولیدی همسان و مرتبط با سایر کشورهای پیشرفته جهان باشد و خط سیاسی آن مبتنی بر معیارها و ملاک‌های سیاسی بین‌المللی باشد و یک محدوده جغرافیایی که محصور به مرزهای مشخص و معین است افراد آن از نظر شکم، شهرت، لذت در رفاه باشند و در کنار این عده برخی از افراد اروپا برگشته هم که در سر کلاس‌های دانشکده‌های جامعه‌شناسی غرب برای کشور ما طرح‌های اقتصادی وابسته و برنامه‌های سیاسی همچون سایر برنامه‌های رایج در جهان تنظیم کرده بودند و همیشه خواب وزارت و ریاست و وکالت را در این کشور می‌دیدند و به این انتظار شب و روز آنها سپری می‌شد که جوان‌ها کشته شوند، ملت فداکاری کنند، کشور آماده شود، آنها بیایند و بر سر سفره آماده بنشینند و به خیال خود یک کشور افسانه‌ای بسازند.

این محاسبات و معادلات همه ضد خط انقلاب اسلامی ما بوده است، انقلاب ما یک حرکت اسلامی بود و انقلاب اسلامی در یک مرز و در یک مکان خلاصه نمی‌شود، این حرکت برای حاکمیت اسلام بر نسل بشر بوده و در راه

امر به معروف و نهی از منکر اسلام انجام گرفته است، هنگامی که با پیروزی انقلاب در این کشور حاکمیت اسلامی بر جامعه ایران و ایرانی منجز شد مجموع امکاناتی که در طی این حاکمیت اسلام به دست آورده باید در ادامه این حرکت در سطح جهان به کار گرفته شود. پس ما در پرتو این انقلاب اگر روزی توانستیم کشوری آباد و امن و راحت داشته باشیم نمی‌توانیم ادعا کنیم که انقلاب ما به نتیجه رسیده است، بلکه اگر در پرتو این انقلاب جامعه و ملت دیگری به اسلام روی آورد اگر چه در داخل از نظر اقتصاد در عین ناتوانی و از حیث عمران و آبادانی کشور پیشرفتی نکرده باشیم می‌توانیم ادعا کنیم که انقلاب این کشور به نتیجه رسیده است، پس در هر حال باید مسئولیت‌ها به دست عناصر مکتبی اداره شود و در مسئولیت‌های اجتماع ما مکتب اصالت دارد نه تخصص.

اصالت تخصص و زیربنای جامعه

مسئولیت‌های اجتماعی هر جامعه در رابطه با زیربنای جامعه است. به این معنی که چون زیربنای هر جامعه عبارت است از علت تحرک و پیدایش حوادث آن اجتماع و هدفی که اجتماع درصدد تثبیت و رشد بخشی آن در حرکت است پس مسئولیت‌های اجتماعی را در جامعه باید اشخاصی حائز گردند که آن زیربنا در آنان اصالت داشته باشد در مسئولین اجتماع خصوصیات باید منظور گردد که در جهت تحقق بخشی و تقویت آن زیربنا در طی حرکت‌های مداوم جامعه نقش داشته باشد.

اینجاست که ما باید در این مسئله تعمق کنیم که در جامعه اسلامی زیربنا چیست؟ تا ویژگی ممتازی که باید مسئولیت‌ها در جامعه اسلامی دارا باشند از این طریق مشخص گردد.

برخی از گروهک‌های التفاطی و احیانا چپ‌نما که هنوز آرم و عنوان اسلام را بر حسب مصالح سیاسی از روی خود برنداشتند، در این صددند که در طی تأویل برخی از احادیث اثبات کنند، زیربنای جامعه اسلامی همچون جامعه مارکسیستی اقتصاد است.

ما ضمن اینکه این نکته را پذیرفته‌ایم که اقتصاد در جهت به زیستی یک اجتماع نقش موثری را داراست و این حقیقت را نیز قبول داریم که اگر اجتماع اسلامی از نظر اقتصادی از یک برنامه ارزنده و خودکفائی برخوردار بود به خوبی می‌تواند بال و پر بگشاید و مکتب را در جهت تکاملی خود از نظر جهان‌گیری به حرکت در آورد، ولی این اعتقاد که بگوییم انگیزه حرکتی اجتماع در جامعه اسلامی و هدفی که ترکیب مجموعی امت به طرف تحقق و رشدبخشی آن در حرکت است اقتصاد است از نظر ما به کلی مردود و سخیف است.

زیربنای اقتصاد صرفاً یک اعتقاد مارکسیستی است که از دیدگاه مکتبی و حی اسلام به هیچ‌وجه پذیرفته نیست. «مارکسیسم» نیروی محرک تاریخ و عوامل سازنده رویدادهای اجتماعی را وضع دستگاه تولید و نیروهای مولد آن می‌داند، «استالین» می‌گوید:

«ابزار تولید جامعه هر طوری باشد خود جامعه هم از حیث اساس همان‌طور خواهد بود، ایده‌ها و تئوری‌های آن (نظریات و موسسات سیاسی) نیز همانگونه خواهد بود و به عبارت دیگر زندگی مردم هر طور باشد تفکرشان نیز همان‌طور می‌باشد».

مارکس در این‌باره می‌گوید:

«زیربنای جامعه و شالوده آن را قوای اقتصادی و روبنای آن را افکار و آداب و رسوم و نهادهای قضائی و سیاسی و مذهبی و غیره تشکیل می‌دهد، همان‌طور که وضع ساختمان به وضع پی و اساس آن بستگی دارد اوضاع اقتصادی به وضع فنی و نیروهای مولد وابسته است».

در اینجا باید توجه داشت که این اصل تا چه اندازه صحیح است؟ همچنان که گفتیم در اینکه مناسبات اجتماعی با نیروهای مولد تا اندازه‌ای پیوند دارد جای بحث نیست، مثلاً انسان با اکتساب نیروهای مولد تازه‌ای (مثل تبدیل کجاوه به ماشین و یا آسیاب دستی به آسیاب برقی) نحوه تولید خویش را دگرگون می‌کند و با دگرگونی تولید مناسبات اجتماعی نیز عوض می‌گردد، اما سخن در انقلاب شکل جامعه‌ای به جامعه دیگر نیست.

سخن درباره پیدا کردن زیربنای تمام حوادث اجتماعی است، که آیا می‌شود تمام رویدادهای مذهبی، اخلاقی، سیاسی را با فرضیه اقتصاد تفسیر کرد؟

این مثل تفسیر عظیم‌ترین لرزه‌های جهان با فرو ریختن یک طاق چوبی است.

در هر حال تصدیق این گفتار مارکسیسم یک راه بیش ندارد و آن تتبع و بررسی عمیق در تاریخ است، آن هم نه تاریخ یک کشور و نه تاریخ یک پدیده اجتماعی در جوامع یک قاره، بلکه بررسی همه پدیده‌های اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اعتقادی، اخلاقی، حقوقی، فنی و علمی، اگر تمام این پدیده‌ها را یکایک در سطح جوامع جهانی بررسی کنیم و عامل آنها را روابط تولید و توزیع بیابیم می‌توانیم به این اصل مارکسیسم معتقد بشویم والا نه، آیا مارکسیسم چنین کاری انجام داده است؟

گذشته از این «انگلس» شخص دوم مکتب «مارکسیسم» اعتراف می‌کند که این فرضیه یک اصل مبهمی است که هنوز ثابت نشده است، وی می‌گوید:

«مذهب و فلسفه از قبیل ایدئولوژی‌های عالی تری است که از اصول اقتصادی خود بیشتر دور افتاده‌اند، در اینجا

روابط بین ایده‌ها و شرایط مادی پیچیده‌تر و تاریک‌تر است، ولی در عین حال این روابط موجود است.»^۱

نکته دیگری که در این رابطه باید مورد توجه قرار گیرد این است که اگر اقتصاد زیربنای همه حرکت‌ها باشد، پس

چرا در تاریخ افراد سرمایه‌دار و فئودال به انقلاب کارگری بر ضد منافع اقتصادی جامعه خود دست زده‌اند؟

مثلاً فئودالی به نام «تولستوی» که خود فئودال‌زاده است اندیشه پرولتاریائی دارد و زمین‌های خود را بین دهقانان

تقسیم می‌کند. اینجا حتمیت طبقاتی و زیربنایی اقتصاد به کجا می‌رود؟

خود «کارل مارکس» فرزند طبقه بورژوا هم به دنبال بورژوازی نرفت و این اندیشیدنی است که چرا او طبقه و

شرایط محیط خود را کنار زد و برضد آن قیام نمود؟

۱- لودویک فویرباخ

در نقطه مقابل نمونه‌های زیادی از کارگران و دهقانان را می‌بینیم که روشی درست بر ضد مصالح طبقه خود دارند مانند کشاورزی که در مزرعه اشتراکی بر آفت‌های نباتی اهمیتی نمی‌دهد.
برتراند راسل می‌گوید:

منظور طرفداران مارکس از این عنوان (تئوری مادی تاریخ) بیان این مقصود است که کلیه تحولات و آثار تاریخی جوامع انسانی به وسیله عوامل و یا قوای محرکه اقتصادی به وجود می‌آید»

پس از آنکه فیلسوف مزبور مقداری این مطالب را شرح می‌دهد در مقام رد آن می‌گوید:

« یکی از عوامل مهم غیراقتصادی که کمونیست‌ها بدان اعتنا نمی‌کنند و به همین جهت سبب شده که مرتکب اشتباهاتی بزرگ شوند، مسئله ملیت است، وقتی یک ملت به وجود می‌آید دارای یک سلسله منافع اقتصادی می‌شود که تکوین‌کننده سیاست اوست، اما همه وقت عوامل اقتصادی سبب نمی‌شود که عده ای از مردم دور هم جمع شوند و یک ملت را به وجود آورند، سکنه منطقه تریست قبل از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ خود را از ملت ایتالیا می‌دانستند در صورتی که همه چیز آنها از نظر اقتصادی اعم از کارخانه‌ها و کسب و کار و فعالیت بندری تریست مربوط و متعلق به اطریش بود.

سکنه منطقه (اولستر) واقع در شمال ایرلند خود را از سکنه جنوب ایرلند که کشور مستقلی است مجزا می‌دانند و با آنها مخالفت دارند، در صورتی که بین آنها علل اقتصادی که اختلاف تولید کند وجود ندارد»^۱

بعد از این که این حقیقت ثابت شد که اقتصاد نمی‌تواند زیربنای جامعه باشد برای تشخیص زیربنای جامعه به قرآن رجوع می‌کنیم، در قرآن سوره مبارکه نور آیه ۳۷ ضمن اینکه صریحا زیربنایی اقتصاد را برای جامعه رد می‌کند زیربنای واقعی را بیان می‌فرماید:

۱- کتاب اصول ماتریالیسم، مارکسیسم صفحه ۴۷ و ۵۴

«رجال لاتلهيهم تجاره ولابيع عن ذكر الله و اقام الصلوه و ايتاء الزكوه يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار»
مردانی که فعالیت‌های اقتصادی و داد و ستدها آنها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و تادیه زکوه بازمی‌دارد و آنها از روزی می‌ترسند که بینش‌ها و دل‌ها دگرگون می‌شوند.

در این آیه تصریح می‌کند که تجارت و بیع و داد و ستدها مظهر فعالیت‌های اقتصادی هستند اصل و زیربنا نیستند به طوری که اینها در جائیکه اجرای مکتب (ذکرالله و بندگی پروردگار و اعانت بیچارگان و ترس از قیامت) با این فعالیت‌ها منافات داشته باشد، مکتب کنار برود و آن فعالیت‌های اقتصادی دوام پیدا کند، نه چنین نیست.
این آیه دلالت می‌کند که زیربنا مکتب است، زیرا مکتب تشکیل یافته از اصل جهان‌بینی ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک است.

اصل جهان‌بینی در مکتب اسلام توحید است که همان «ذکرالله» می‌باشد، مقصود از ذکر خدا تنها اذکار لفظی نیست، بلکه مقصود از «ذکرالله» یاد خداست، که بعد عملی توحید می‌باشد، انسان هنگامی به یاد خدا است که در همه چیز خدا را ببیند، همچنان که مولا علی (ع) فرمود:

«ما رأیت شیئا الا و قد وجدت الله قبله و معه و بعده - هیچ چیز را ندیدم مگر اینکه پیش از او با او و بعد از او خدا را یافتم - و همین نتیجه جهان‌بینی توحید است و نیز همین مصداق کامل «ذکرالله» می‌باشد.

ایدئولوژی مکتب اسلام در جهت فکری شناخت مبدا و معاد است که مفهوم دو اصل را تشکیل می‌دهند:

۱ - هست از کجا است (مبدا)

۲ - هستی به کجا می‌رود (معاد)

که در این آیه به این دو اشاره شده است.

و نیز ایدئولوژی در جهت عملی عبارت است از بندگی خدا و خدمت‌گزاری خلق تا مرز ایشار، که مفهوم «اقام الصلوه» و «ایتاء الزکوه» می‌باشد.

و استراتژی اسلام اصل پیاده کردن این دو مطلب و تاکتیک آن عبارت است از فرم پیاده کردن آنها.

پس در طی این چهار مطلب «ذکر الله، اقام الصلوه، ایتاء الزکوه، خوف از قیامت» آیه مزبور ثابت کرد که زیربنا است و اقتصاد روبنا است.

با این کیفیت در جامعه ای که بنا باشد اقتصاد زیربنا باشد، باید مسئولیت‌ها به وسیله متخصصین اقتصاد حیازت گردد و لذا شما ملاحظه می‌کنید در مدت چندین سال زمام یک کشور مارکسیستی (شوروی) به دست یک اقتصاددان معروف به نام «الکسی کاسیگین» بوده است.

اما در جامعه‌ای که معتقد است مکتب زیربنا است، مسئولیت اجتماعی این مردم را باید مکتبی اداره کند و در اداره این جامعه مکتب اصالت دارد، نه تخصص.

حاکمیت متخصص نوعی حکومت فردی است.

در انسان کشش و غریزه‌ای است که بشر همواره از اطاعت و پیروی دیگران متنفر است و برحسب کشش آزادی خواهی که در کمون افراد انسان نهفته شده است انسان‌ها از پیروی اشخاص وحشت دارند و حاضر نیستند از فرد دیگری که همانند آنها بشری است اطاعت کنند.

این کشش در افراد تا آنجا دامنه پیدا کرده که از دیرزمانی بر مبنای این خواست ذاتی مکتب سیاسی خاصی تشکیل یافت به نام «آنارشسیسم» یعنی مکتب ضد حکومت، پیروان این مکتب معتقد بودند که باید حکومتی تشکیل نشود و افراد زیر بار حکومتی نروند و همه آزادانه بی‌قید و شرط زندگی کنند. البته این منطق محکوم است، ولی در هر حال زندگی ما انسان‌ها باید با این کشش قابل تطبیق باشد، روی این حساب وقتی برای تداوم زیست اجتماعی و مدنی ما حکومت تشکیل می‌دهیم باید روی این نکته توجه کنیم که سیستم حکومتی برگشت به حاکمیت فرد نکند، بلکه باید ماهیت نظام حکومتی حاکمیت قانون و اصل باشد.

در ابتدا افراد دانشمند و فلاسفه سیاسی جهان فکر کردند اگر حکومت را از شکل و چهره حکومت فردی و استبداد خارج کنند و آن را شکل مردمی دهند، این مشکل حل است و دیگر حکومت در افکار و پندار افراد اجتماع حاکمیت فرد نیست و برخلاف کشش ذاتی آنها نخواهد بود.

و بر این اساس حضرات حکومت دموکراسی غربی را پی‌ریزی نمودند.

البته این حکومت از نظر شکل و چهره خارجی یک حکومت مردمی است و این مردم‌اند که آزادانه بر طبق اراده خود نیروی اجتماعی را به دست یک فرد و یا چند فرد سپرده‌اند و او را حاکم و مسلط بر خود ساخته‌اند ولی با بینش غربی انسان‌ها این یک فرد را حاکم بر خود می‌بینند و اطاعت از فرد بر خلاف خواست ذاتی آنها است ولو اینکه آن فرد بر حسب خواست خود مردم مسلط بر آنها شده باشند.

گذشته از اینکه اصولاً سیستم دموکراتیک از نظر ظاهر هم یک حکومت صد در صد مردمی نیست، کما اینکه این مطلب را به چرچیل نسبت می‌دهند می‌گویند: چرچیل در اواخر عمر خود با جان کندی ملاقات کرد، کندی را او به عنوان یک جوان نابغه سیاسی امریکا معرفی کردند، چرچیل به کندی گفت: پسرم ار تو سوالی می‌کنم تا بینش سیاسی تو را بیازمایم. بگو ببینم کدام سیستم حکومتی از همه سیستم‌ها عادلانه‌تر و مردمی‌تر است؟ کندی گفت: البته سیستم دموکراسی. چرچیل گفت: اتفاقاً ظالمانه‌ترین حکومت‌ها نظام دموکراتیک است، زیرا مقیاس در نظام دموکراتیک خواست اکثریت است، اگر در یک کشور بیست میلیون نفری دونفر کاندید ریاست جمهوری باشند، یکی از آن دو ده میلیون به اضافه یک رأی بیاورد، و دیگری ده میلیون منهای یک رأی، مسلم است نفر اول مقام ریاست جمهور را در این کشور حائز می‌شود، با اینکه حکومت وی بر خلاف خواست نیمی از ملت منهای یک است. یعنی نه میلیون و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه نفر از بیست میلیون نفر از حکومت این فرد ناراضی هستند، و بر حسب کشش ذاتی خود از اطاعت و فرمان‌برداری از یک فرد متنفر می‌باشند و اینجاست که زندگی در یک چنین اجتماعی قابل تطبیق با فطرت ذاتی بشر نیست و این زندگی غیر فطری خواهد بود.

این مشکل تنها در یک صورت حل می‌شود که در جامعه مکتب حاکم باشد، زیرا کشش پیروی از مکتب در افراد وجود دارد چون فطرت ذاتی انسان‌ها این تقاضا را دارد، که در زندگانی پیرو اصلی باشند و از زندگی بی‌بند و بارانه و بی‌نظم وحشت دارند، پس اگر در جامعه مکتب حاکم شد این حکومت یک حاکمیت فطری خواهد بود و زندگی در یک چنین اجتماعی قابل تطبیق با کشش ذاتی افراد بشر می‌باشد.

آیا به اینکه سیستم و نظام حکومتی از نظر اسم و عنوان مکتبی باشد کافی است؟ مسلم خیر.

هنگامی جامعه حکومت مکتب را احساس خواهد کرد که صرف نظر از قوانین و مقررات مکتبی، مجریان و مسئولین مکتبی را در آن حکومت احساس کند و در خصوص ولایت فقیه این نکته نیز ملحوظ است.

اگر کشور ما تحت ولایت فقیه اداره نشود، ما نمی‌توانیم ادعا کنیم حکومت ما یک حکومت مکتبی اسلامی است، زیرا اگر رهبر جامعه ما به دست یک فرد منتخب مردم به نام رئیس جمهور باشد این حکومت دموکراتیک است و حاکم فرد خواهد بود، نه مکتب ولی در صورتی که رهبری کشور با فقیه جامع‌الشرایط باشد، رهبری با مکتب است نه با فرد زیرا فقیه بزرگترین ایدئولوگ مکتب در بین انسان‌ها زنده و حاضر کره زمین است و فرمان‌هایی که در رابطه با اجرای رهبری خود صادر می‌کند فرامینی است که منابع مکتب (قرآن و حدیث) استخراج نموده است پس در حقیقت مکتب رهبری و اداره جامعه و کشور را در دست دارد.

در همین رابطه مسئولیتی هم در ابعاد مختلف اداره کشور انجام وظیفه می‌کنند باید مکتبی باشند، زیرا اگر آنها مکتبی نباشند حاکمیت مکتب برای افراد اجتماع محسوب نخواهد بود و از اینجا است که می‌گوییم در مسئولیت های اجتماعی جامعه اسلامی مکتب اصالت دارد نه تخصص.

گذشته از این بحث در خصوص این موضوع در مقایسه بین متخصص و مکتبی یک نکته لطیفی است که نظر خوانندگان عزیز را به آن جلب می‌کنیم:

حاکمیت متخصص غیر مکتبی در سطح مسئولیت اجرای طرح‌ها و برنامه‌های مکتبی یک حاکمیت فرد است، زیرا اگر یک طبیب به ملاک تخصصش در طب و بهداشت مسئولیت وزارت بهداشت دولت جمهوری اسلامی را به دست بگیرد و از نظر تخصص طبیب درجه یک کشور ولی از نظر مکتب صفر. در اینجا دستورات و فرامینی که این آقای وزیر در رابطه با تخصصش صادر می‌کند از نظر جامعه اسلامی دستورات یک فرد تلقی می‌شود، زیرا این دستورات و برنامه‌ها متحمل است بر حسب منافع شخصی و مصالح نفسانی آقای وزیر باشد، احتمال می‌رود این آقای وزیر در این دستوری که می‌دهد منافع شخص خود را و با مصالح وزارت و شخصیت و مقام خویش را

منظور کرده باشد، چون تخصص ایشان در طب قدرت کنترل آزها و هوسها و خواستهای نفسانی وی را ندارد که در دستورات و برنامه‌های مسئولیتی ایشان آن هوسها و کششها دخالت نکنند، لذا جامعه فرمان و دستور این آقای وزیر را به عنوان فرمان و دستور یک فرد صاحب مقام برداشت می‌کند، پس حاکمیت او در مسئولیت وزارت بهداشتی یک حاکمیت فردی است اما برخلاف شخصی مکتبی اگر یک طبیب مکتبی مسئولیت وزارت بهداشتی را عهده‌دار شد، دستورات و برنامه‌های او به عنوان فرامین فردی و شخصی مورد برداشت قرار نمی‌گیرد زیرا در برنامه‌ها و دستورات وی وجود منافع شخصی و مصالح نفسانی به هیچ وجه متحمل نیست، چون مکتب قدرت کنترل هوسها و آزها و کششهای نفسانی آقای وزیر را دارد و این مطلب مسلم است که هوسها و آزها و کششهای نفسانی آقای وزیر در دستورات و برنامه‌های وی که در رابطه با اجرای مسئولیت اجتماعی ایشان است هیچ دخالتی ندارد، از این نظر حاکمیت او در سطح مسئولیت وزارت بهداشتی حاکمیت یک فرد تلقی نخواهد شد. مخصوصاً آن گاه که وجهه مکتبی وی برای او در بین افراد مکتبی و متدین جامعه محبوبیتی هم به وجود آورده باشد. پس از مجموع مطالب و نکات این بحث نیز نتیجه گرفته شد که در مسئولیت‌های جامعه اسلامی مکتب اصالت دارد نه تخصص.

اصالت تخصص و تجربه تاریخ

گرچه اصطلاح انقلاب اجتماعی دگرگونی جامعه را می‌رساند بدون اینکه حد و اندازه آن را تعیین نماید ولی مقصود ما از آن یک دگرگونی کامل و چند جانبه‌ای است.

تحقق انقلاب اجتماعی کامل مستلزم تحقق چند انقلاب یا تغییر از چند جنبه می‌باشد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱- انقلاب اعتقادی (تغییر عقاید و جهان‌بینی و بینش اجتماعی افراد جامعه)

۲- انقلاب اخلاقی (تغییر خوی و عادات و رفتار و کردار افراد جامعه)

۳- انقلاب سیاسی (تعمیر اسلوب حکومت در رابطه متقابل مردم با متصدیان خدمات عمومی)

۴- انقلاب اقتصادی (تعمیر روابط اقتصادی و شیوه مالکیت، کسب، تولید، مبادله، مصرف)

۵- انقلاب فرهنگی (تغییر شیوه و هدف و برنامه آموزشی)

۶- انقلاب نظامی (تغییر و هدف و شیوه دفاع ملی و تشکیلات آن)

با اینکه انقلاب مقدس اسلامی ما یک انقلاب اجتماعی بوده که باید دارای تمام این ابعاد ششگانه باشد در مورد چگونگی پیوستگی این ابعاد ششگانه در این انقلاب باید ما به انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) در صدر اسلام توجه کنیم و در آن انقلاب پیوستگی این ابعاد ششگانه به هر شکلی و ترتیبی بوده است باید در این انقلاب اسلامی ما نیز به همان ترتیب باشد

روح انقلاب تکاملی یک روح بشردوستانه است، وسیله و هدف نهائی آن تعالی روانی انسان‌های جامعه است. اصولاً یک تغییر ژرف و اساسی اجتماعی نمی‌تواند جدا از انسان و غیر از تحول او باشد، از عناصر سه‌گانه تشکیل دهنده جامعه (انسان، هدف مشترک، همکاری) عنصر انسان‌ها از همه مهم‌تر است. حتی می‌توان جامعه را در انسان‌ها خلاصه کرد زیرا دو عنصر دیگر چیزی جز کیفیت و فعالیت انسان‌ها نیست.

تغییر اعتقادی تغییر جهان بینی و بینش اجتماعی انسان‌ها است، بدیهی است بینش اجتماعی جز در حال وجود انسان‌های دیگر یعنی وجود جامعه امکان پذیر نیست، از این رو این تغییر در عین حال که تغییر در ذهن و قلب و ساختمان شعوری و عاطفی فرد است تغییری در روابط او با دیگران نیز هست، و این پیوندی است که انقلاب اعتقادی را مستقیماً به انقلاب اخلاقی متصل می‌سازد از طرفی اعتقاد با خوی و رفتار و خلاصه اخلاق رابطه دو جانبه دارد، انقلاب اعتقادی با انقلاب اخلاقی چه در مقیاس فرد و چه در مقیاس جامعه لازم و ملزوم‌اند.

تغییرات اعتقادی و اخلاقی پا به پای هم پدید می‌آیند، اخلاق امری اجتماعی و مربوط به انسان‌هاست، نه فقط یکایک افراد. ضمن اینکه خوی و عادات و رفتار و کردار یکایک افراد تغییر یافته را با انسان‌هایی که در تماس و همکاری با اویند دستخوش تحول می‌گرداند.

بدین سان از رهگذر تغییرات وابسته پیوسته اعتقادی و اخلاقی روابط اجتماعی دگرگون می‌شود، روابطی که اقتصادی و سیاسی است پس در نتیجه دو انقلاب همراه اعتقادی و اخلاقی و پا به پای آن دو انقلاب سیاسی و اقتصادی رخ می‌دهد و اسلوب دفاع ملی و فرهنگ و کوشش علمی و مبارزه با طبیعت و طرز اداره را دگرگون می‌سازد. چرا که دفاع ملی کار انسان‌های جامعه و اعضای ملت است. همچنین کوشش علمی و مبارزه با طبیعت و ادراه آن یک انقلاب اجتماعی کامل عیار و تکاملی یک کل منسجم و هماهنگ و متحدالاجزا را تشکیل می‌دهد، کلی را که جز در ذهن و در جریان تفکر و انتزاع ذهنی تجزیه پذیر نیست.

در انقلاب اجتماعی اسلام، مبارزه و نهضت دگرگون سازی از جنبه اعتقادی و اخلاقی آغاز شد و پس از انجام انقلابات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی باز به انقلاب اعتقادی و اخلاقی انجامید، زیرا هدف نهایی از جمله این تحولات تحول در انسان و تعالی روانی او بود. در پایان این انقلاب دامنه دار، حاصل کار و پیروزی عبارت بود از آن مایه تعالی روانی که در انسان‌های تحت الشعاع جنبش پدید آمده بود و این به نوبه خود عاملی انقلابی و تکامل پو بود که به نهضت انقلابی دوام می‌بخشید و چرخ آن را در گردش نگه می‌داشت، پیامبر اکرم (ص) هدف رسالت خویش را همین دانسته و فرموده: «بعثت لاتم مکارم الاخلاق - به پیامبری برانگیخته شدم تا فضائل اخلاقی را به کمال برسانم - و برآستی به کمال رسانید و به پایه‌ای که همتا و نظیر نخواهد یافت، خدا فرمود:

«لقد رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» - پیامبران را مأمور نهضت نمودم و دین مدون و موازین سنجش همراه آن فرستادیم تا مردم بر پایه عدالت نظام گیرند و بر پا ایستند - از روی حاصل جمع آیه قرآن و حدیث نبوی خوب پیداست که چون فضائل اخلاقی انسان‌ها به کمال رسید و بر پایه عدالت نظام می‌گیرند و قد آدمیت را سست می‌کنند، زیرا انسانی زیستن جز در سایه روابط و نظامات عادلانه محال است و فضیلت اخلاقی و آن رفتار اجتماعی که از فضیلت اخلاقی سرچشمه می‌گیرد مناسبات عادلانه و در نتیجه صمیمانه میان افراد جامعه برقرار می‌کند سعادت و مایه رستگاری همین است.

هر پیامبر آنگاه که دست به ترکیب نظام فاسد سیاسی و یا اقتصادی می‌زند، منظورش از بین بردن دستگاه فساد و عقیده و اخلاق است، زیرات مفسده استبداد و استثمار بهره‌کشی ظالمانه بالمآل مفسده ای است اخلاقی و عقیدتی. نظامات بیدادگرانه سیاسی و اقتصادی از آن جهت منفور و مستوجب سرنگونی است که ضد انسانی بوده و به تباهی انسانها تحت انتظام خویش می‌انجامد تکامل بخشیدن به اعتقاد و اخلاق آدمیان بدون شبهه مستلزم سرنگونی نظامات سیاسی، اقتصادی ظالمانه و استوار کردن نظام عادلانه سیاسی و اقتصادی است. از این رو هر پیامبر با سازمان سیاسی، اقتصادی و گردانندگان آن در ستیز بوده و با دربارها درافتاده است. در انقلاب اجتماعی پیامبران انقلاب اعتقادی بلافاصله با انقلاب اخلاقی توأم می‌ود انقلاب اخلاقی مستلزم تربیت اخلاقی و تغییر کردار و رفتار و خوی و عادات است.

این کار مستلزم آن است که شخص مورد تربیت از قید و بندهای اقتصادی، سیاسی جامعه فاسد محکوم آزاد شود، اتخاذ راه و رسم زندگانی سعادت‌مندانه آنگونه زندگانی که دین شایسته می‌داند و پیامبر آن را برای پیرو توصیه می‌کند در چوب بست نظام سیاسی و اقتصادی شرک‌آمیز و غیر دینی امکان پذیر نیست، اینجا است که انقلاب سیاسی، اقتصادی ضرورت مبرم می‌یابد.

پس تا به اینجا ما این نتیجه را گرفتیم که دگرگونی سیاسی و اقتصادی در انقلاب اسلامی ما که رهرو راه انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) و انقلاب سایر انبیاء اسلامی است فرع دگرگونی اخلاقی و اعتقادی بوده و آنها وسیله بودند برای اینکه جامعه به یک دگرگونی اصیل اخلاقی و اعتقادی برسد.

روی این جهت طراحان اقتصادی و سیاست که در دو بعد این دگرگونی کار می‌کنند (۱- از بین بردن نظام سیاسی، اقتصادی فاسد و ناپسند، ۲- مستقر کردن نظام سیاسی، اقتصادی صحیح و کامل به جای آن) باید در جهت سازندگی اخلاق و اعتقاد مکتبی کامل باشند، پس مکتبی بودن آنها قبل از تخصص آنها در اقتصاد و سیاست لازم است، زیرا اگر آنها خود مکتبی نباشند نمی‌توانند نظام اقتصادی، سیاسی را طوری تنظیم کنند که مددکار تربیت

اخلاقی و پرورش فضائل عالی‌ه انسانی باشد و اگر این نظام اقتصادی، سیاسی انقلابی در این جهت کارآمد نباشد به درد انقلاب نمی‌خورد و تکامل بخش انقلاب نخواهد بود.

از این رو است که ما ادعا می‌کنیم در مسئولین اقتصاد و سیاست جامعه انقلابی ما مکتب اصالت دارد ن تخصص. پس تجربه تاریخی به ضمیمه یک تحلیل دقیق از انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) این حقیقت را ثابت می‌کند که اداره ابعاد اقتصاد و سیاست جامعه اسلامی باید به دست مکتبی باشد.

این بینش تاریخی را ادامه می‌دهیم تا زمان حرکت ارتجاعی انقلاب اسلامی پیغمبر(ص).

نهضت انقلابی اسلام مانند هر نهضت انقلابی پیروزمند یک حرکت ارتجاعی به دنبال داشت، انقلابات آزادی خواهانه اروپا در قرون هجدهم و نوزدهم نیز از رجعت مصون نماند. معروف‌ترین ارتجاع در اروپا آن بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه به هنگام شکست ناپلئون صورت گرفت. در آن رجعت استبداد طلبانی که نیروهای انقلابی آنان را به خارج از کشور رانده بود به همدستی بقایای طبقه خود در داخل و کمک دربارهای مستبد اروپا به فرانسه بازگشتند و بساط سابق را گستراندند. بازگشت آنان در حقیقت بازگشت رژیم استبدادی و رجعت جامعه فرانسه به هر حال پیش از انقلاب کبیر بود.

علت این ارتجاع این است که در هر نهضت اولاً تحول اساسی اعتقادی، اخلاقی در فرد به کمال نمی‌رسد ثانیاً همه افراد مشمول تحول نمی‌شوند. نتیجتاً هم بقایای دوران کهن و آثار اعتقادی روانی اخلاقی فکری پیشین تا اندازه‌ای در فرد مومن و متجدد باقی می‌ماند و هم برخی از افراد تقریباً به هیچ وجه تحول نمی‌پذیرند و همچنان آثار اعتقادی و اخلاقی گذشته را در خویش نگه می‌دارند، عناصر تحول ناپذیرفته و بقایای عقاید و خوی و عادات قدیم در افراد متجدد عامل اصلی و عمده‌گرایش جامعه به عهد کهن و نظام پیشین است، پس عامل ارتجاع دو چیز شد: ۱- عناصر تحول ناپذیرفته که در اصطلاح اسلام کافر خوانده می‌شوند که تحول انقلاب اسلامی پیغمبر در آنها اثر نگذاشت و وجود اینها باعث برگشت انقلاب اسلام بود و این موضوع از نظر قرآن نیز پیش بینی شده بود در آنجا که می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین»^۱ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید بر خبی از کافران اهل کتاب را شما را به کفر اولیه برمی‌گردانند - ۲- بقایای عقاید و خوی و عادت قدیم. چون رسوبات عهد کهن و جاهلیت از نظر جنبه‌های روانی و اخلاقی در افراد مسلمان بود لذا تحول انقلاب اسلامی در آنان به کمال مطلوب نرسیده بود و انقلاب دچار ارتجاع گردید قرآن مسلمان‌ها را در دوره پیامبر به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته ای از لحاظ موضوع مورد بحث پیراسته و تکامل یافته بودند و دسته دیگر بقایای تفکر و عادات جاهلی را در خویشتن داشته و به خدا گمان ناحق می‌برند. در هر حال رجعت انقلاب اسلامی به مجرد رحلت پیامبر اکرم توأم با تخلف از نص و وصیت آن حضرت دایر بر ولایت و امامت امیرالمومنین انجام شد. تخلف نامبرده را باید نخستین قدم در طریق جاهلیت و سرفصل جنبش ارتجاعی دانست و خلاصه این رجعت سیاسی انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) آنچه اصالت داشت آموزش و تعلیم مکتب بر مبنای وحی بود و اداره جامعه به وسیله پیغمبر (ص) امری بود که در پرتو وحی و آموزش مکتب انجام می‌گرفت، پس باید جانشین پیغمبر به شکل خود پیغمبر مقام رهبری را ایفا می‌کرد. یعنی نقش عمده و اصیل رهبری او در آموزش مکتب و پرورش جامعه براساس مکتب بوده و ضمناً جامعه مورد پرورش خود را بر محور مکتب از نظر ابعاد سیاسی و اقتصادی باید اداره می‌نمود مرتجعین اولین نغمه‌ای را که به منظور رجعت دادن انقلاب ساز کردند این بود که مدعی شدند: مقام اداره کشور و جامعه از نظر سیاست و اقتصاد باید جدا از مقام آموزش مکتب باشد.

علی با سواد گوشه‌ای بنشیند و فقط قرآن و تفسیر قرآن و احکام اسلام را درس بدهد و اداره کشور باید به دست فردی مجرب و پخته سیاسی و خلاصه متخصص باشد و بزرگترین ایرادی که به زمامداری علی (ع) با توجه به مقام علمی و عظمت سابقه وی در انقلاب اسلامی داشتند، این بود که علی (ع) متخصص اداره کشور نیست، جوان است. ناپخته و خام است و حتماً باید زمامدار شخص پیرمرد و پخته سیاستمدار و وارد در اداره کشور باشد

^۱ ۱- سوره آل عمران، آیه ۹۹.

تجزیه مقام جانشینی پیغمبر به بهانه تخصص‌یابی در سطح اداره کشور سرآغاز ارتجاع در انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) بود و باعث شد که فرمودند: «ارتدالناس بعد النبی (ص) الا ثلثه اوسبعه»- بعد از پیغمبر همه مرتد شدند مگر سه نفر از هفت نفر.

نکته‌ای که به عنوان شاهد و دلیل در این جا باید مورد تحلیل قرار گیرد این است که شما در کتاب‌های سنی و شیعه وقتی بررسی می‌کنید این نکته را زیاد می‌بینید که خلیفه دوم در طی کلمات و اظهارات سیاستمداران خود روی این نکته بسیار اصرار داشت که خود را یک فرد بی‌سواد و بی‌اطلاع از تعالیم و معارف اسلامی معرفی کند و برخی از مورخین عامه و برادران اهل سنت این مطلب را به حساب شکسته نفسی خلیفه گذاشته‌اند و بعضی از دانشمندان متعصب شیعه هم مطلب را به حساب شانه‌خالی کردن از زیر بار سنگین مراجعات علمی نهاده‌اند، ولی مطلب هیچ کدام از اینها نیست، بلکه جریان یک تاکتیک ماهرانه سیاسی در مقابله ایجاد خط فکری خاص نسبت به مقام رهبری اسلام است خلیفه با این جملات خود از قبیل: «لولا علی لهلک عمر»- اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد-

در مورد برخورد به مشکلات علمی اسلام خواص در افکار این عقیده به وجود بیاید که زمامدار اسلام فقط باید متخصص در اداره کشور از نظر سیاست و اقتصاد باشد، و لازم نیست معلومات و اطلاعات مکتبی زیادی داشته باشد و خلاصه عوامل ارتجاع انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) تنها با یک وسیله موفق شدند که جنبش ارتجاعی در انقلاب اسلامی پیغمبر(ص) به وجود بیاورند و آن نغمه مسموم اصالت تخصص در مسئولیت اداره کشور اسلامی بود.

اینجا است که ما از این نغمه خطرناک بسیار وحشت داریم و اگر اجتماع انقلابی ما این تجربه تاریخی را نادیده بگیرد عوامل ارتجاعی این انقلاب اسلامی که همان عناصر تحول‌ناپذیرفته این انقلاب اند با ساز کردن همین نغمه مسموم انقلاب مقدس را دچار یک حرکت خطرناک خواهند ساخت.

از انقلاب عظیم صدر اسلام گذشته در همین سنوات اخیر انقلابی که به دست توانای روحانیت اسلام در این کشور انجام گرفت، یعنی: «انقلاب مشروطیت» ارتجاع آن با ساز کردن همین نغمه مسموم اصالت تخصص آغاز گشت.

هنگامی که روحانیت متعهد و انقلابی دست به مبارزه سرسختانه خود با استبداد زد، و حکومت مستبدانه قاجاری را در هم پیچید و بنا شد مردم نیروی حکومت را خود به چنگ بگیرد و نمایندگان واقعی مردم به مجلس شورای ملی که ساخته و پرداخته مجاهدات ارزنده روحانیت مبارز آن زمان بود را پیدا کردند در اولین مرحله بنا شد برای کشور یک قانون اساسی تنظیم شود، مهره‌های دست نشانده، دشمنان خارجی که با تزویر و فریب‌کاری توانسته بودند در صف نیروهای انقلابی خود را جا بزنند از هر فرصت می‌خواستند استفاده کنند که مسیر انقلابی را به طرف منافع اربابان استعمارگر خود سوق بدهند و همه جا با دژ محکم و استواری همچون روحانیت روبه رو می‌شدند این نیرو تنها عنصری بود که با هیچ برنامه سازش کارانه دشمن تفاهم نداشت.

لذا به این فکر افتادند که در اولین فرصت این سنگر مقدس را در هم بکوبند، لذا در موقع تنظیم قانون اساسی احساس کردند اگر این فرصت را از دست بدهند دیگر این انقلاب روی ارتجاع را نخواهد دید و از پرتگاه رجعت نجات پیدا خواهد کرد، زیرا روحانیت اصیل اسلامی روی این نکته پافشاری دارد که باید قانون اساسی از متن قرآن و احادیث و مطابق با نص اسلام تهیه شود اینجا برای عقب زدن روحانیت از صحنه مسئله اصالت تخصص را پیش کشیدند، که این آخوندهای مکتبی در سیاست وارد نیستند و اینها قانون اساسی را نمی‌توانند تنظیم کنند، چون از اوضاع دنیا بی‌خبرند از اقتصاد بین‌المللی اطلاعی ندارند و باید قانون اساسی ما که تنظیم کننده رشد سیاست و اقتصاد کشور است همین گونه قوانین و مقررات رایج کشورهای پیشرفته جهان باشد و این آخوندها وارد نیستند، این زمزمه‌های خائنانه ملت ناآگاه را فریفت و اینها قانون اساسی بلژیک را از سفارت آن کشور به

مجلس شورای ملی بردند و آن را به زبان فارسی ترجمه کردند و خلاصه انقلابی که به دست روحانیت اسلام و با خون شهدای فداکار اسلامی به وجود آمده بود قانون اساسی آن از سفارت بلژیک در آمد.

خون دادن، زندان، شکنجه، رنج، از روحانیت و شهدای عزیز اسلام، ولی قانون اساسی از بلژیک، زیرا روحانیت فقط مکتبی است و این بلژیک است که متخصص است.

یک فرد روحانی قاطع و قهرمان که در برابر این جریان قهرمانانه ایستاد همچون مرحوم آیت... شیخ فضل... نوری تسلیم چوبه دار شد و مرحوم آیت... سیدعبدالله بهبهانی ترور گردید.

این دو جنایت بزرگ به دست سیاستمدار متخصص «سدی حسن تقی زاده» و دستیار و چماق کش او «حیدر عمو اوغلی» انجام گرفت «زیرا اعدام مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری مقدماتش به و سیله انجمن آذربایجان تنظیم شد و ترور مرحوم بهبهانی به وسیله «کمیته دهشت» که شاخه نظامی این انجمن بود انجام گرفت، در راس انجمن آذربایجان «سید حسن تقی زاده» بود و در راس کمیته دهشت «حیدر عمو اوغلو» قرار داشت.

پس از ترور مرحوم بهبهانی، مرحوم آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی مرجع تقلید زمان و موسس مسروطیت به اتفاق مردم آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی مرجع معاصر وی حکم تکفیر تقی زاده را صادر و به مجلس ابلاغ کردند. متن این تلگراف که از بایگانی مجلس شورای ملی گرفته شده عینا نقل می گردد:

«مقام منبع نیابت سلطنت، حضرات اسلام برکاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت سردار اعظم چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود و اعیان ثابت و از مکنونات فاسده اش علنا پرده بر داشته شده است، لذا عقوبت مجلس مقدس ملی و قابلیت امت نوعیه لازمه این مقام منیع بالکلیه خارج و قانونا و شرعا منعزل است، منعی از دخون در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علمای اعلام و امنای دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سروان عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایرانی ایدهم الله العزیز واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السلام و به جای او امین دین پرست و وطن پرست خواه صحیح المسلک انتخاب

فرموده و او را مفسد و فاسد مملکت بشناسند و ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌ها ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عز اسمہ را اخطار فرمایند، و لاحقول ولاقوه الابالله العلی العظیم و بجمیع ما رقم قد صدرالحکم من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی».

پس از اینکه حکم مزبور به تهران رسید، سید حسن تقی‌زاده خائن و متخصص سیاست مجبور به عزیمت از تهران شد ولی متأسفانه بعضی مجلسیان آن روز که در واقع از قماش وی بودند، برای اینکه به وی کمک کنند، مرخصی سه ماهه به او دادند و حقوق وی را پرداخت کردند و آقای سیاستمدار متخصص و آزادی‌خواه معروف پس از ارتکاب این همه جنایت آزادانه به تبریز رفت و از آنجا به استانبول مسافرت کرد، مدت شش ماه در آنجا بود و به وسیله سردار اسعد بختیاری و سایر شخصیت‌ها سیاسی ایران مرتب زندگی او به بهترین وجه تامین می‌شد، از استانبول به پاریس رفت و در آنجا به «مسترلینچ» سرمایه‌دار و نماینده پارلمان بریتانیا تماس گرفت، به موجب نوشته خود تقی‌زاده بین «لینچ» و او چندین ملاقات در پاریس رخ داد، در یکی از گفتگوها «لینچ» به تقی‌زاده پیشنهاد می‌کند: تا به لندن برود و با او و انجمن ایرانیان همکاری نماید و پرداخت مخارج او را متعهد می‌شود. «لینچ» به تقی‌زاده می‌گوید: وجود شما در اروپا به ما فرصت می‌دهد که به طور غیر مستقیم تبلیغات مورد نظر را بنماییم.

به دنبال این دعوت «لینچ»، تقی‌زاده دست به دامان «مشیرالملک» وزیر مختار ایران در لندن می‌شود تا بار دیگر وی را برای تبلیغات غیرمستقیم به انگلستان احضار کند، متن نامه تقی‌زاده به مشیرالملک در این مورد هفته صفحه است که گراور صفحه آخر آن را به خط خود تقی‌زاده ملاحظه می‌کنید.

عبارت این صفحه از نامه چنین است:

«از طرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با مستر «لینچ» مذاکره و در عرض کلام وبه طور حسب حال بفرمایید و استمزاج فرمایید که چه طور است فلانی را به اینجا بیاوریم و هکذا...»

دیگر ترتیب صحیح آن را آن جناب بهتر از من می‌دانند، منظوم این است که در صورت ثابت بودن حضرات از قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چه طور متکلف می‌شوند و به چه اندازه مساعدت می‌نمایند و تا چند مدت متکلف می‌شوند؟ در صورت قرار بر حرکت از اینجا مخارجی هم در مسافرت خواهد بود و هکذا... دیگر بیش از این زحمت نمی‌دهم، حضرت اجل عالی را اشاره کافی است و از مختصر مفصل ننوشته می‌خوانید و ناگفته می‌دانید فقط استدعای مخصوص از آن حضرت این است که این مطالب و عرایض خواه نتیجه داشته باشد یا نه به طور خصوصی در حضور عالی مکتوم بماند و در صورت امکان هرچه زودتر جواب مرحمت فرمایند، این را هم عرض کنم که در صورت انجام این عمل مخلص می‌خواهم قدری اوقات به مطالعه تکمیل معلومات بگذارم و زیاد نمی‌خواهم در امور سیاسته امرار نمایم اگرچه آنچه در موقع لزوم ضرور شود یا فایده داشته باشد مضایقه ندارم، به تصویب سرکار عالی است در ختم عریضه باز ادعیه خالصانه خود را بر مزید عزت و اقبال و احترامات فائقه را تقدیم می‌کنم و منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم. مستدعیم چند کلمه هم از اوضاع سیاسته ایران مرقوم فرمایید که اینجا هم خبر خیلی کم است»^۱.

مخلص: س.ح. تقی‌زاده

این هم از آقای سیاستمدار طرفدار اصالت تخصص و نتیجتاً این حضرات متخصص طلب ازدل مشروطه حکومت رضاخانی را که هزاران مرتبه تیره‌تر و سیاه‌تر از استبداد قاجاریه بود برای ملت ایران درآورد و بیش از نیم قرن است ملت که آن روز به نغمه مسموم اصالت تخصص گوش فرا داد در زیر چکمه‌های جائرانه حکومت پهلوی خورد و پایمال گردید.

مدت بیست و پنج سال جوان و پیر این ملت با چشم‌های خود دیدند که هزاران مستشار درنده امریکایی را به اسم متخصص بر آنها مسلط ساختند که بی‌باکانه بر مال و ناموس این مردم بتازند و در برابر همه تجاوزات مصونیت قانونی هم داشته باشند.

۱- کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، صفحه ۴۳۴.

برادران و خواهران انقلابی این نغمه مسموم اصالت تخصص تا به آنجا ساز خواهد شد که به عنوان متخصص کنسرسیوم نفت یک نفر انگلیسی را به نام «کریستوفر اسحاق فری» کا ظاهر ا یهودی نیز بوده در ایران به عنوان رهبر فراماسونری (سازمان جاسوسی انگلیس) لژ ناحیه ایران به مدت بیست و پنج سال در این کشور از سال ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۴۹ شمسی شبکه جاسوسی بریتانیا را اداره می‌کرد و ششصد جاسوس انگلیسی که ایرانی بودند بر دست او بوسه می‌زدند، تصویری که ملاحظه می‌فرمایید از این جرثومه ناپاک با لباس مخصوص فراماسونری است.^۱

خلاصه اگر بخواهیم جنایاتی را که متخصصین و طرفداران اصالت تخصص در طول این زمان‌های اخیر بر سر این کشور و این ملت آورده‌اند بررسی کنیم آخر الامر به این نتیجه خواهیم رسید که مجموع جنایات و تجاوزات نیم قرنه حکومت پهلوی که بر سر این ملت آمده است به دست متخصصین غیرمتعهد بوده است و تنها دانه‌ای که ملت مظلوم ما در دام‌های گوناگون مبتلا کرد حس تخصص‌طلبی و متخصص‌خواهی افراد بوده است که با تبلیغات خائنانه مورد ترویج قرار می‌گرفته است. شگفتا آیا ممکن است بعد از این همه تجربه تاریخی باز هم نغمه اصالت تخصص گوش‌های ما را بنوازد؟ دولت مکتبی را کنار گذارده به سراغ متخصصین سفارشی امریکایی و انگلیسی برویم؟

این خطرناک ترین توطئه‌ای است که علیه انقلاب اسلامی ایران تنظیم یافته است و اگر روزی خدای ناکرده انقلاب مقدس اسلامی ما به یک حرکت ارتجاعی دچار گردد از همین روزنه خواهد بود.

آری خیانت کاران نا به کاری که در دوران مبارزات انقلاب ملت ما خواب‌های طلایی برای آینده خود در داخل کشور در میان اطاق‌های در بسته کنار منقل و وافور می‌دیدند و یا در گوشه ویلاهای اروپا نقشه تقسیم ارث و میراث انقلاب را می‌کشیدند که بعد از همه شهادت‌ها و تلاش‌های ملت و روحانیت روزی به اسم متخصص سیاست و اقتصاد سردرآورند و به جای هویداها و نصیری‌ها و علم‌ها کاخ‌های وزارت و مدیریت را سکرت‌های

۱- کتاب فراماسونری در ایران، جلد ۳، صفحه ۱۵۴.

مجله و شب‌نشینی‌های لذت‌بخش و خلاصه دلارهای نفت را تصاحب کنند و چند صباحی هم دنیا به کام آنها بگردد.

ولی دیدند: خیر. وجود توانای ابر مرد جهان رهبر پیامبرگونه این امت مرد و مردانه در برابر سیل بنیان کن هوس‌ها و آزه‌های این عناصر به اصطلاح متخصص ایستاده و کشور انقلابی را به عرصه جنگ با تمام ابرقدرتان خاک بدل نموده و وزارت و ریاست هم جز توده‌ای از مسئولیت‌های سنگین و تکالیف کمرشکن و محرومیت‌های طاقت‌فرسا چیز دیگر نیست. هم اکنون فریادشان بلند شده که: «ایران رفت، کشور رفت، اقتصاد ویران شد و ما متخصص می‌خواهیم».

ولی این بار دیگر ملت ما آگاه است، زیرا امام آگاه ساز دارد و تجربیات تاریخ به این ملت به خوبی نشان داده است که نغمه اصالت تخصص ساز ویرانگری است که اگر ادامه یابد و به آن گوش فرا دهد، هستی انقلابش با خاک و خاکستر یکسان خواهد شد، دیگر آقای آمریکا برو:

این دام بر مرغ دگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه

تخصص و اجتهاد

برخی از طرفداران اصالت تخصص برای تثبیت مدعای خود به موضوع اجتهاد در مذهب استدلال کرده‌اند به اینکه همچنانکه شناخت احکام خدا و دخالت در امور دینی باید به وسیله شخصی انجام گیرد که مجتهد یعنی متخصص در استنباط احکام و استخراج ضوابط از منابع اسلامی باشد، پس همان طور که در این مسئولیت اصالت با تخصص است در هر مسئولیتی تخصص مربوط به آن مسئولیت اصالت دارد.

آنچه باعث شگفتی است این است که اخیراً در یکی از مجلات مذهبی از یک استاد روشن‌اندیش مقاله‌ای درباره انقلاب فرهنگی نوشته بود و در آن مقاله در مورد اهمیت تخصص به ولایت فقیه استدلال شده بود.

خوانندگان عزیز توجه دارند که بحث ما در این کتاب درباره نقد در «اصالت تخصص» در برابر «اصالت مکتب» است، در این موضوع همچنان که در پیشگفتار این کتاب اشاره شد هیچ شبهه‌ای نیست که تخصص در اجرای برنامه سازنده اجتماعی نقش موثری ایفا می‌کند و بلکه اجرای برنامه‌های عمرانی و اقتصادی کشور بدون وجود متخصص ماهر و زبردست امکان پذیر نیست، شکی نیست که اتومبیل را باید راننده براند و غیر از کسی که متخصص در رانندگی است اگر دیگری بخواهد اتومبیل را رانندگی کند مسلم تصادف خواهد کرد، اگرچه از نظر مکتبی بودن یک فرد مجتهد جامع‌الشرایط باشد.

بحث ما در این است که آیا در افراد مسئول که اداره جامعه به دست آنها و آنها هستند که برای حرکت اجتماع خط تعیین می‌کنند از رهبر گرفته تا سایر افراد قوای سه‌گانه اداره کنند کشور آیا مکتب اصالت دارد یا تخصص؟ و ما در مقام اثبات این حقیقت هستیم که در افراد مسئول مکتب اصالت دارد، ضمن اینکه این نکته را هم ادعا می‌کنیم که تخصص مسئولین در اجرای مسئولیت آنها نیز نقش موثری خواهد داشت، ولی اگر امر دائر شد بین متخصص غیرمکتبی و مکتبی غیرمتخصص، مسلم در اینجا چون مکتب اصالت دارد، پس آن مکتبی مقدم است، بر متخصص و هیچ شکی نیست که اگر ما در اینجا یک متخصص مکتبی داشته باشیم بر هر دوی آنها مقدم خواهد بود.

پس مورد بحث ما جایی است که مکتب و تخصص از هم قابل تفکیک‌اند ولی در مورد مجتهد و یا ولی فقیه آیا می‌شود تخصص را از مکتب تفکیک نمود؟ هرگز، تخصص مجتهد در خصوص مکتب است، پس متخصص بودن وی نهایت مکتبی بودن اوست و این مورد از محل بحث خارج است.

و باید گفت این خیلی کوتاه‌اندیشی است که ما بگوییم چون مجتهد یا ولی فقیه متخصص در شناخت مکتب است و مقام رهبری به او تعلق دارد پس اصالت از آن تخصص است نه مکتب.

زیرا در مجتهد و ولی فقیه تخصص جدای از مکتب قابل تصور نیست و مجتهد از کثرت مکتبی بودن متخصص در مکتب شده است.

پس ولایت فقیه نه تنها دلیل وموید اصالت تخصص نیست، بلکه بزرگترین اصلی است که اصالت مکتب را در مسئولین اثبات کنند.

زیرا مسئولیت‌های اداری و اجتماعی یک جامعه پیرو ولایت فقیه باید در همان خطی قرار بگیرد که رهبری خود فقیه در آن خط قرار دارد و وقتی که در مورد رهبری این معنی مشروط است که باید آنقدر مکتبی باشد که اول متخصص و مکتب‌شناس اسلام در کره زمین باشد، پس مسئولیتی هم که موظف‌اند جامعه را در خط رهبری وی اداره کنند باید مکتبی باشند و مکتب در آنها قبل از تخصص‌های اجرایی اصالت دارد.

در خاتمه سخن هوشیاری و بیداری ملت روشن‌اندیش انقلابی در شناخت و انتخاب مسئولین مکتبی را در پرتو رهنمودهای پیامبرگونه امام قهرمان امت (خمینی بزرگ) از خداوند مسئلت دارم. به امید پدیدار گشتن روز حکومت مکتب در سراسر جهان به امامت مهدی عجل الله فرجه الشریف.